

یک هزار و یک صد و نود و هشت هجری با سامان شایسته ملازمان شاهنشاهی
 تحلیف بایسته بساط بوسان بارگاه سلطانی مع بنا دیق نو تیار ساخته خود ده لک
 روپیه نوضرب و خلعت های فاخره وزیر و جواهرگران بها وغیره از تمامی کارخانجات خود
 منتخب کرده بنزد سلطان روم روانه کرده بودند بحصول مقصد و مرام و درستی سوال و جواب
 با شمشیر و سپر مرصع و اتحاد نامجات مبارکباد و زرای پامی تحت مومنین مراجعت کرده فایز حضور
 شدند و مفصل حقیقت معروض داشتند و اشیای مرسله تمام و کمال مقبول نظر انور گردید و در
 ادوات حرب آنها که در آن ملک نبود بسیار پسند خاطر آن سلطنت پناه گشت پس
 سلطان بحسب ایامی وزرای روم و تجویز امرای دولتخواه همه اسباب سلطنت آماده
 ساخته وضع تخت جلوس از طلا و جواهر گران بها به شکل شیر که این شکل از اول پسند خاطر
 مبارک بود فرمودند و کارگران و هنرمندان نادره کار را از قوم انگریز و فرانسویس جمع کرده
 در تیار می اتواب پنچرسی و بنا دیق و مقراض و چاقو با وساعت نما و گنجهای جیبی وغیره
 تاکید یکدست نمودند چنانچه در یک ماه یک ضرب توپ پنج ضرب بندوق تیار می شدند
 و کارخانه اش را تارامندل می نامیدند چنانچه کارخانه مزبور در چهار جا مقرر بود یکی
 در دار السلطنت پین و دیگر در بنگلور سیوم در پیل درگ چهارم در بلده نگر هلی
 اوقاها بود در فراهمی مردمان حبیش و عسکر صرف می نمودند یکسرا مردمانین و تدیم با که
 نواب مرحوم بصرف لگو که از راه دیار و بلاد جمع کرده بود از پایه اعتبار و اقتدار
 در انداختند و جوانان او باش منشی را بجای ایشان منصوب ساختند و کاروان باشیان
 یعنی سوداگران اسپه شتر بسبب کساد بازار می پیشینه خود گذاشتند و مردمان بندوق زن
 بعد از سرداری سرفراز شده داخل عسکر گشتند و کسانیکه شمشیر و تیر را بر بندوق ترجیح میدادند

از مناصب خود معزول گردیدند هرگاه توپ بندوق منظور نظر نورشده اعتبار و اقتیاز یافت
 فدایان ناموس پرست شمشیر باز و سپر انداز بیدل گشتند بعضی سردار سوار را اجیر انفرابهی
 مردمان حبش و پیاده که از این حکمرانی و قانون آن فریق نادان بودند نامزد و موزند
 ازین سبب در بنیاد بند و بست مملکت و سلطنت در اندک مدت خلل بار و داد و بیداد
 روزها مخرب غیاش را با مر و کالت برگزیده مع مکتوب خلت اسلوب متضمن است حکام بنیان
 اتحاد و مودت و محرم معاون بودن بایکدی در مهمات ملکی و مالی و انضباط و ارتباط مشرت
 یگانگت و از نسبت صهرت و خویشی بعضی پاسل سلام و امنیت کافه انام با خلع فاخره
 و تحایف نادره روانه حیدر آباد فرمودند چون ایچی بشرت ملازمت نواب نظام علی
 خان اسد جنگ معزز گردید خلع و هدایا گذرانیده در محفل خاص از روی اخلاص عرض
 نمود که بر ضمیر منیر آنحضرت نیکو ظاهر است که درجات دولت عالم بقای ندارد و بر مکنان
 باهر است که تمام ملک و کن و تلمنگانه در قبضه اقتدار یک سعادت مند همین نژاد بود و پیوسته
 از بیم تیغ آن سلطان نامدار ساحت دیار سلام از خار تعرض کفار مصفا گشته بود
 حالا بادشاه اسلام موافقت و مصادقت با کفار لا اعتبار نمودن و دست استیلای
 ایشان را بر یار و اموال مسلمانان دراز گردانیدن و خانه های رعیت و فقرا و ساکین را
 به آتش سید ادر باب شرک و عناد سوزانیدن هر آینه نزد خالق و خلائق غیر مستحبین
 بلکه این معمول و تهاون در درگاه الهی موجب باز پرس و شرمساری خواهد بود همان بهتر
 که بخوار نفاق و انتقام نزل لال مصالحت و نشانیده برای دولت چندوزه که چندان
 امتداد می ندارد سپاه و رعیت را مکر و مترود گردانید و بواسطه ملک و ملت بساط
 مخالفت در نور دیده بنای محبت و مخالفت را بقوا از خویشی و قرابتی مشتبه سازید

تا با اتفاق دل زبان در دفع ارباب ضلال مساعی حمید چنان بظهور رسیم که جمیع مسلمانان
 و غربا و رعایا و مساکین در جهاد امن و آرام بوده بدعای دوام سلطنت شان اسلام
 روزگار خود گذرانند اگر چه تقریر پذیر رسول دانا و اچون گل شکفته و خندان خست
 اما مضمون مکتوب عالی که فقرات صهرت و خویشی مندرج بود دلش را پزمرده تر نمود و کلمات
 بهدایت سمات را بدل حسد منزل خود جان داد و نظر به لقب نایکوار می باقبال مضامین
 مدعای و لکش سلطانی کسر شان خود انگاشت تجویز برای ناقص بعضی برهمنان کار و بار
 و انانیت حرم سرار و می خود از طریق استی بر کشیده ایچی را به مقصود وانه نمود مخفی نماید این رسم
 باطلش بود که سبحان الله سوای ذات خود احدی را در دولتند ان دکن نیست بر قوم
 نمی دانست و بر شمت و شوکت خود می نازید در اینجا معلوم میشود از معنی اصطلاح نایک
 را جمعی دکن سردار و می شوکت و شجیع را میگویند هم اطلاع ندانست قطع نظر ازین
 نایکوار می قوم علیحدّه از چهار قوم اسلام که معروف است نیست تا آنرا قوم از زال میتوان
 شمرد احق سلطان ذمی شان باعتبار السب خود از دیگران کم نبود و از لطن زن از زال
 قوم تولد نشد و در حسب آرزوی اقتدار اسباب دنیا داری و جاه و مکنیت ید طولی
 و در شجاعت و تهور کیتانی داشتند و بعضی کسان که بر لقب مذکور انگاشت ابراد می نهند
 صریح مغالطه عظیم خورده اند نمیدانند که قدرت نامتناهی قادر بر حق عظیم است هر کسی را
 که او میخواهد سعادت مند دارین میکند و بجاه و چشم دنیا سر فراز میدارد و اغلبک ایشان از
 احوال بعضی سلاطین هند و دکن که مرجع طوایف انام و برگزیده درگاه ملک العلام اند و آن
 نیستند که در اصل که بودند و آخر چه شدند و از کیفیت سلطان حسن کانکو که دیباچه نسل نادر بهمین
 میشود و بحسن شاه بهمنی معروف گشته چنانکه بعد و فاشش بر قاتلش بارگردد مرقش طواف نمود

گذشت کدام کس بود خیری ندارند الله الله درین زمان باعتبار جاه و مکنت دنیا از رال قوم
 دم صحیح لنسی میزنند و کم قطر تان و کم طرفان بنجوت پوج دعوی سیادت مشحنت میکنند
 و برابر خود کسی را اشراف نمیدانند

زشتی ظرف و اصالت هست در دهنان عیب پوش قبحه بد شکل زرین چادر است

ذکر لشکرکشی سلطان بطرف کلیکوٹ و کیفیت تاختن بر کوچی بندر
 تعلقات راجه ملیوار و چشم زخم عظیم رسیدن بر سپاه منصور از مغالطه
 هر کارها و باز مفتوح شدن بندر مذکور و رود ادسن یک هزار
 و دو صد و پنج مجبری آنکه

چون سلطان جهانستان خاطر اشراف را بر کلمات گرم و سرد حسود و عرض گوینان
 مایل نکرده از بعضی بند و لبت امور خود فراغت یافتند جا سوسان خبر رسانیدند که
 نایب اران کلیکوٹ پای انحراف در راه جرات گذاشته اند و خیال فساد و عناد در
 دارند ارشد بیگ خان ناظم آن ناحیه اگر چه بفهمایش آنها می پردازد و بالعام و ستار
 و شید با تالیف قلوب آنها می نماید اما اهل ضلالت با کل خاطر جمع نیستند آنحضرت بجز
 استماع این سخنان با حضار فوجدار انصوب مع چند سرکرده نایب اران دادند چون او
 حسب کم حضور مستعد گردید نایب اران را طلبه شست آنها باندیشه سزای حرکات خود طریق
 تساهل پیورده و عدای امر و زور میگردند درین اثنا جا سوسی غرض گو که از فوجدار مذکور
 عداوت دلی داشت بحضور عرض نمود که فوجدار آنجا با نایب اران و راجه ملیوار یک دل
 یک زبان شده است تا کار سرکار را ابر کرده خود حسب و خواه کامرانی میکند چون

توقف فوجدار بعد اصدار فرمان طلب ضمیر انور را مکرر ساخته بود مضمون جاسوس بر هرگز
 بی ناموس مطابق نشان فساد سواری خاص مع چند خواص امرای با اخلاص با چهار
 قشون و سه موکب عسکر و توپخانه متوجه آن صوب گردیده قلع و قمع شجره بدخواهان و شرارت
 کیشان مکنون ضمیر ساخت آنها به یلغار سلطان جهان اندیشناک شدند و بیم تلف جانها
 و آبروی خود خورده بکوه جنگل آواره گشتند و فوجدار با استقبال شتافته سعادت ملازمت
 دریافت و از روی عتاب مخاطب گشت که شمایه بند و لبست این نواح نامزد شده بودید
 چاره عایار آواره و ملک اویران گردید سوای این حکم شده بود که سر کرده ملیوار را بر حیل
 و فریب مطیع و منقاد ساخته از پیشکش گرفته ابلاغ حضور سازید این معنی هم بطور سید
 او در جواب عرض کرد که بنده را از بند و لبست نایاران این ضلع فراغت دست نداد
 تا بدیگر کار سرگرم گردید قطع نظر ازین اوج با جگذاصوبه کرنا تک است هرگز فریب از ما نخواهد
 خورد اگر حکم شود مع فوج شتافته او را زیر کرده پیشکش نمایان گرفته خواهد شد آنحضرت فرمودند
 پس معلوم شد که بند و لبست این ملک از شما بواقع صورت نخواهد لبست بعد از آن محمول
 و مهتاب خان بخشی بجایش منصوب گردید و خود بدولت پدار السلطنت مراجعت فرموده
 بدریاد دولت بانع رخت رحیل حلیل انداختند و فوجدار مغزول کلیکوٹ که در تکیه قادری
 پیرزاده سکونت مزیده بود بعد چند می همونجا ودیعت حیات بجالوق جان بخش خود
 سپرد و در عمل بانع حسب حکم حضور بدفون گشت القصد مهتاب خان بخشی هر چند
 رعایای آن ضلع را که چون تاب آفتاب منتشر شده بودند بصیامی دلدهی قولنامه
 ترقیم و ترسیل نموده طلبیداشت اما آن گروه سیه درون اعتبار قولش نکرده به اغوامی
 اهل کوچی بند سرقت و فساد چون غبار تیره از هر گوشه برداشته در فکر استعداد

جدال و قتال شدند چون این معروض حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت
 بالشکر خود بخوار از راه سستی کال و کوه و کال بجلیکوٹ نصرت کرده سپاه را بخرابی آگت
 اهل عناد نامزد فرمودند پس ایشان آتش بیداد در قصبات و قریات اطراف بر افروختند

<p>نظم دران سز زمین چون گذر ساختند چنان آتش غارت افروختند ز سم ستوران همه کوه و دشت ز هر سنگ و شجر و کلخ و گیاه</p>	<p>بساطح بی رحمی انداختند همه بجز و بر یک تسلیم سوختند بیکبارگی خاک در خاک گشت بر آمد فغان جگر سوز آه</p>
--	--

چون تمامی حدود بجا روبر غارت رفته شد و جمعی کثیر از اهل فساد و ارباب عتاد
 بیاد نیستی رفتند بقیته الشیفان عاجز گشته حلقه بندی و فرمان برداری بگوش جان
 انداخته دست بسته مطیع شدند همدران زمان چند قزاق بحد و دلیوار و ترچیا پالی
 تاخته اکثر مواضع را خراب و پایمال ساختند تحصیل در ترچیا پالی بحضور سلطان ایشان
 عرضی گذرانید که فیما بین سرکار کمپنی انگریز بهادر و سرکار خداداد بنیان موافقت و صداقت
 مستحکم است در نیوا چند قزاقان نادان مواضع متعلقه اینصوب را غارت ساخته
 میخواهند که پنج اتحاد از زمین ضمایر برکنند ایشان را ادب ضرور است بنا برین معروضند
 سلطان در جوابش نوشت که سپاه منصور هرگز بدون حکم کسی جا اقدام نمی نمایند بلکه
 پالیکاران سرحد شما که از مدت جویم چنین وقت بودند جرات پرواز گردیده باشند ماب دولت
 به بند و بست تسلیم و خود و تنبیه شرارت منشان مشغولیم الحاصل در یک ماه رتق و نستق
 جهات آن نواح بدست آورده از حجاب و جوک سیس کیفیت کوچی بند در یافته با تمامی
 سپاه و شمشیر تا خند اهل کوچی بعزم سلطان شیر افکن واقع گشته سه چهار بقیری

بر رود و جلوه‌ها بنا ساخت پیرامون بتیر پیاخندق عمیق حفر کرده مستعد جنگ شدند جمعی کثیر
 سر راه بتیر و تفنگ کمان بسته بودند فوراً فدایان ناموس پرست حسب حکم به شمشیر
 جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح کرده بتیر پیا مفتوح ساختند روز دیگر جنود
 فیروزی پیشتر خورش انتماض جهاننده ساحل رودخانه را مرکز نزول ساخت چون
 پیش روی لشکر رودخانه یک بعد یک بانگ فاصله واقع شده است اهل خصم
 بر ساحل محل عبور از طرف دیوار کشیده به آلات حرب و ضرب سر راه گرفتند و راه
 سیل ساحل دریا که آب از آنجا برود خانه میر سید بساختند لهندار و در خانه‌ها پیا شده
 بود و همون شب آن شیر میدان سلطنت و کامگاری مستعد شجون گردیده سپاه را فرمان
 تیاری در دادند اگر چه بعضی هواخواهان دولت عرض کردند که پیشتر راه تا صاف در رود
 عمیق اند عزم شجون مناسب نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان منزهم شوند در آن
 حین رای فرمایان نامنتظر گردید و عرض کسی در حیز قبول نیفتاد و خود بدولت
 لشجاعت تمام با یکی سوار شده با دو رساله جیش و دو هزار سوار عسکر در شب تاریکی گشتند
 تا فدویت کیشان حضور یک حمله اعدا شکن تیغ و تفنگ اعدای را از پیش انده بطنا
 و کند آن حصار را تسخیر کردند چون اعدای را قوت مقابله و مقاتله باز نماند از پیش مجاهدان
 بطرت قلعه گرفتند و آنحضرت همونجا قیام و زریده هر کاره بار با حضار قشونها و
 توپخانه روانه فرمودند چون آنها به لشکر رسیدند و قشون را که پیش منقلای لشکر
 مستعد با جنگ بودند فرستاده دیگر قشونها را تیار میکردند که یک ناگاه سپاه مخدول
 از روی دعا وقت دمیدن صبح بندوبان دریا که پیش ازین مسدود کرده بودند در
 شکستند پس آب دریا جاری و رودخانه را پر شد و راه کوک بر سپاه منصور مسدود

و منفقو و گردید همگی اعادی و فعت بر اطراف لشکر منصوره باتیر و بنادیق محیط شده تزلزل
بیش از قیاس بحال عساکر ظفر با اثر رسانیدند اگر چه سلطان هم هر چند بدفع اهل ضلال
همت گماشتند اما ابواب مقصود و مفاصل سعی مشکور و تردد نمایان مفتوح نه ساخت
گرفتار انواع آفت و بلا گردیدند باین سته چهار صد سوار جانباز که اشرف قوم بودند
داد مردانگی داده و بروی خسرو عالی مقدر مخرج و جان نثار گشته سلطان جهان بهلول
بنفس نفس از پالکی بر حسته تیغ جهانگشا از نیام تویر بر انتقام مخالفان و نمایان کشید
قمر الدین خان که در آن معرکه هم کباب سعادت و شجاعت نصاب بود با قسام قسم بر پای
آنحضرت افتاده بزور دولتخواهی از آب عبور کنانیده عنان توجه بصوب لشکر
معطوف گردانید اتفاقاً احدی از حاضران آن معرکه گاه سلامت فایز حضور نگردید پالکی
خاص با فرشی غیره و یک قبضه کتار به دست مخالفان شد بعضی میگویند که دستار خاص
در پالکی بود آن غلط محض است زیرا که دستار مبارک در آن حالت بر سر کرامت پیکر بود و
دیگر دستار رنگین که دست آویز اعادی گشت یسوسه بر سر بسته پیش پالکی استاده بود
قضای او از تیر تفنگ جان بحق تسلیم نموده دستارش نزد پالکی افتاده بود مخالفان کوه پل
دستار خاص تصور کرده در پالکی بر زدند بالغرض آنحضرت باشوکت قمر الدین خان ازان
ورطه مرکب مراد بیرون راندند و دیگر خوانین مثل تربیت عسلی خان و محمد عمر عرض بیگی و غیره
معدوم الاثر شدند پس شعله قهر سلطان با التهاب کشیده کوسانتهاض و یورش نواخت
و معبر با از چوب جنگل تیار ساخته رودخانه عبور نموده بر اهل شرک و ضلال علامت
صغیر و کبیر ظاهر ساختند و سپه داران و موکب داران حسب احکام از اطراف دو گاوراه
روی می مخالفان گرفته بجدت تیغ تیز اقدام کردند و هر جا که مردی و اطفال را از ارباب

شکر یافتند و پوشش از بار سربک ساختند چون تاب مقاومت مدافعت در کفا
 نماند از کثرت حشمت و غایت جبر و تش خایف گشته دست از ملک و مال شسته بطرف
 ملیوار گریختند پس سلطان کشور گیر داخل حصار بندر مذکور گشته تمامی سامان ذره به ذره
 مع توپها و غیره بضبط خود در آور زد و درخت جوز بوار که در آن حصار بودند از بیخ برکنده
 و گیاه شالی به بجهایشین سحیده بحفاظت تمام روانه دار السلطنت فرمودند تا در لال
 باغ بنشانند اما سربسز نشده خشک گردیدند

ذکر فوج کشیدن جنرل میندس بحماییت راجه ملیوار و واقع شدن
 جنگها فیما بین انگریز و سپاه منصوره و شهید شدن برهان الدین سپه سالار
 در نواح سیستی منگل و توجه ریاست ظفر آیات بصوب پایان گهاٹ
 و بیان فتوحات که در آن آوان روی نمود در سن الیه آنکه

چون خدیو جهانگشا از بند و بست آن نواح فراغت یافت از پایکار ملیوار پیشکش در سجده
 فرمودند و چند قراقان اعدا فریب با به تخریب تسخیر آن جنگل نامزد کردند پایکار مذکور به سیم
 شمشیر سپاه نصرت اشتباه چون بیدر خود لرزیده به گور زیندر مدراس مستغانی گردید
 تا جنرل میندس بحماییت راجه ملیوار و حراست بلاد آن طرف جوی کاویری و بهر مقابله
 سلطانیان نامزد و ما مور گشته به تهر نگر رسید و به ترتیب افواج جنگی پرداخته با سامان اعدا
 لشکر بعزم رزم طنبور نهضت نواخت سلطان هم بعزم جنرل موصوف آگهی یافته عساکر نصرت
 را پیش رانندند اتفاقا در سواد ما بین سیستی منگل و طبر و ژیا فوج هر اول نیز در می و سپاه انگریزی
 آویزش نمایان روداد و لغزش کوس و کزبا و طنبور و صد اشک توپ بندوق و بان شور قیامت

از هر دو سو برخاست و سپاه طرفین بجملات و مدافعات یکدیگر برداخته و شتر و برابری
مانند مگر قزاقان لشکر فیزی اهل بیگاه انگیزی را گرد گرفت طوفان آفت و بلا نخصت
بقوت ترک تازی خود بعد فارت و یغما اکثر دوزن سپاه پیشه ابا بنا دیق و سرست با
اسیر آوردند از آنجا چند عورت مسلمان بدکاره را که حیا و ناموس ملت و مذہب خود گذاشته
مترکب امر شنیعه با قوم غیر گشته بودند بنا بر افسوس سلام حسب حکم بدار کشیدند و آن روز جنرل
معزالبیه دامن کوهی و جنگله را فر گرفته اقامت گاه خود ساخت سپاه سلطانی محاصره
سخت کرده جمیع وجوه تصدیع میدادند و مانع رسد و گاه و همی می شدند و روز دیگر جنرل
بها در پیشتر کوه چیده قلعه مسته منگل را که پیش ازین قلعه را آنجا حسب حکم قلعه خالی کرده
با فوج خود داخل لشکر شده بود تسخیر کرده دو پلیس لیسبراری میجر چامبرس در آنجا گذاشته
چند می آسود سپس بطرف کومیتور که مضرب حیا مظهر انجام سلطانی بود شتافت
سلطان جهانستان باستماع این خبر بر بیابالی جنرل پرتور هم برآمده با تمامی سپاه
و خشم حرکت فرموده بر سرش رسید و صفوفها بترتیب جنگ آراسته مستعد گردیده بود
و آن روز جنرل موصوف اقدام نموده بر جوی بهوانی فرود آمد در آن اشنا منهبان آنجا
معروض حضور شدند که فوجی انگیزی بسرکردگی کرنل مکسویل بهادر که کرنل موصوف
از بیگانه پنج پلیس و هزار فرنگی رسیده بود مع لشکر کومک پالیکار کالستری و ونیکت گری
و غیره پیشتر کوه چید و از راه رای و یلور و آنور گده برسبیل یلغار روی بدیار قلعه و خدا داد
نهاد و در وانم باژی و تر پاور چند محافظان گذاشته بطرف گهاک پور می آید آنحضرت
بر این معنی اطلاع یافته سید صاحب سپه سالار را بدفع فوج مذکور و از دست برموده
خود بدولت هم متوجه دفع آن فوج شدند چون سپه سالار موصوف بالشکر خود و یغما

نموده بصوب دهرم پوری رسید کزنل عمان عزیمت ازان صوب برتافت فوراً
 بطرف گن گده رسید سید غفار باقر اقان از لشکر سپه سالار مشی آهنگ گشته بطرف
 مسطور با فوج بهراول انگریز در آویخت و معرکه قتل آراسته بجملات رستمانه زیر ساخت
 صد و پنجاه سوار تریپ و دو صد تفنگچی را اسیر کرده برگردید کزنل بهادر در آن روز در جنگل
 و کوهستان پس برده بطرف کادیری پٹن راهی شد چون سپاه منصور را برگردانید
 مجتمع دید و امن کوه و دشت از دست نداده راه گهاٹ پتور گرفت با سپاه نصرت
 اشتباه جنگیده عبور گهاٹ نمود و جنرل میندس هم بکوبک فوج خود بر سیل بلغار رسید
 اگر چه بر سواد کادیری پورم هر دو سردار ملحق شدند اما در وقت الحاق آن دو سر کرده فرنگ
 فدایان سلطانی قشونهارا در میان آورده داد و درانگی دادند و دستبرد می شایان جسیل
 آوردند و سرداران انگریز نیز بامردمان خود بر سپاه منصور حمله کرده حرب عظیم نمودند تا
 آنحضرت خود بدولت باقشونهای آشد الاهی و توپخانه بعبت سرلیه بر عقب آن لشکر
 زده نوعی کار بر مردم خصم تنگ ساختند که بهیچ وجه طریق نجات ازان مهملک پیدا نبود با
 این جنرل موصوف با سپاه خود قلعه بسته و بهیر و نگاه را در میان گرفته از راههای صحابز
 بطرف سته منگل معاودت کرد فی الجمله چون عرصه دو سه ماه در تردد محاربه و شکست و سخت
 یکدیگر منقضی گردید رسد و غله آذوقه لشکر انگریز تمام شده ایام عسرت روداد امید دیگر
 رسیدن سامان رسد و اسباب ضروری از کسی جانمانند تا جنرل بهادر با تمامی لشکر خود
 بصوب ترچناپلی عمان عزم معطوف داشت سپاه منصوره در میدان سته منگل
 سرراشش گرفته از دو جانب چنان رنجید و داد بهادری در دادند که اکثر سرداران
 انصاف دوست فرنگ بر جزات او شان عیش کردند و از حد تیغ و تیر دلیران کمال

بسیار مردمان غنیم خرابی تمام رسیده نزدیک بود که صد مه تاراجی و یغابان شکر را بد
 دران اثنا شب در میان آمده پرده تاریکی بر روی شمشیر زمان فرود هشت تا هر دو لشکر
 دست از جنگ باز کشیدند جنرل موصوف پیشتر قطع راه بر دم مارانگاشته شب همونجا
 آسود چون ترک روز با فوج شعاع از صحرای مشرق کوچیده بطرف مغرب خرامید
 جنرل بر حسب تقاضای وقت گران اسباب لشکر خود را همونجا گذاشته شرق رویشتر
 نهضت نمود باز سواران قزاق و قشونها بر او هجوم کرده شروع جنگ تیر و تفنگ نموده
 فدای واریکوشیدند اتفاقا برهان الدین سپه سالار که هر اول سپاه نصرت پناه بود ^{خطه}
 میدان رزم و دریافت نشیب و فراز زمین برای اینگنجنتن سپان خود سپ سواره با چند
 بطرف نهری خشک که چند سپاهی انگریزدان نهر کمین گرفته بودند شتافت آنها سواران
 نزدیک خود دیده شلک زدند قضا را تیری از تفنگ نیزک ناصیه شجاعتش امشبکست
 چون رنگ گل گذشت و همونوقت سپه سالار موصوف بگلگشت ارغوان زار شهادت
 خرامید و همراهیانش از جنگ کنار کشیده لاش شهید را در بالکی برداشته فایز حضور
 ساختند و حقیقت مفصل معروض داشتند سلطان رحمت جان بر قتل آن قوت
 بازوی اقبال افسوسها خورده رقت عظیم برسانید و دران روز سپاه خود را از جنگ
 معاف داشتند هر چند سپه داران و سرداران سوار در تاختن و اینگنجنتن سپان و
 ختم مناقشه و محاربه حکم خواستند اما بر وفق مدعای خود فرمان نیافته دست حسرت
 بایکدیگر مایندند دران فرصت جنرل موصوف چون اهل مقابله راست قدم دید بلا اند
 طی منازل کرده داخل قلعه ترچیا پی گردید پس آنحضرت فوج برهان الدین مرحوم را
 بقمر الدین خان سپرده به تسخیر قلعه مستمنگل خصت فرمودند و خود بدولت روی توغیم

رایات نصره آیات برپایین گماط آورده بر سواد ترور پال اقامت ورزیدند و سواران
 را بتاخت و تاراج مواضعات ترجیا پل و تخریب قصبات و قریات تجاوز یافتند و فرمودند
 پس جنرل امین جا چندین بستر برده از راه ساحل دریا مع لشکر فایز مدرس شد سلطان
 اعداشکن تعاقب آن لشکر کرده تا حدود موحنجی و پروکل گده رسیده قیام ورزیدند و قمرالدین
 خان چون از حضور غصت گردید بمحاصره قلعه پستی منگل پرداخته از اطراف هجوم کرد و بعد
 شکست و ریخت حصار اگر چه حمل آور گشت اما پیش از آنکه سپاه منصوره فتحیاب
 شوند سرداران آنجا که بکمی رسید و غله آذوقه و عدم اسباب جنگ آب بر اسان شده بود
 کس بخدمت خان موصوف فرستاده صلح کرد و بعد عهد و پیمان قلعچه به گماشته اش سپرد
 خان مذکور تسلیم را حواله آصف اسلام آباد نموده خود مع اسیران فایز حضور شد و حسب فرمان
 لازم الاذعان سرداران قوم فرنگ را بدار السلطنت فرستاد و سپاهیان را داخل
 قشونها نمود چون جنرل بهادر خورش عزیمت بدراس جهاندا علیحضرت جوق جوق سوار
 و پیاده را به تسخیر و تخریب تعلقات پایان گماط خصت کردند چنانچه قتل سمرالدین خان
 به تسخیر کوه پروکل اگر چه حصارش بزبان سابق شکست یافته بود اما گورز مدراس باز از سر نو
 حصار گلی مع برج و باره کشیده سرداری را که پیشتر چندین در قید نواب مرحوم بود با دو
 سپاه بجا است آنحصار را مور کرده بود حسب کم بانوج خود در تاخت و بغارت و بیغای
 هزار باغ و باور عایا که باعتبار ثمانه انگریزان کوه را پناه خود ساخته بودند پرداخت زیرا که
 بجز دور و دساکر ظفر اثر سردار قلعه صعوبت حبس یام سابق یاد کرده و بکثرت سپاه نصرت
 اشتباه بیم خورده بهمانه در دس در حجه خریدیه همام قلعه داری بر صواب دید صوبداران و غیره
 باز گذاشت و آنها نظر به بے بند و بست کار خانیات جنگ نرم مناسب ندیده مطابق

مرضی سردار خود صلح کرده قلعه بنجان موصوف سپردند او همه پناه گرفتگان آنجا را مجبوس کرد
از کوه فرود آورد در آن اثنا کشتن را و متصدی تو شکنجانه حضور رسیده مبلغ ده هزار روپیه
از غربا بجور گرفته از حبس گذشت و سردار آنجا را نیز مع سپاه روانه مدراس ساخت بدستور از
اطراف آن نواح غازیان شیر سیرت بقوت بازوی جلادت و ترکتازی غنائیم بسیار

که عقل از حسالش دمیدم صفر انداز است آوردند

ذکر سیدن جنرل گورنر لارڈ ازل کارن والس صاحبکادر
سپه سالار لشکر انگریز از بیگانه و اتفاق کردن نواب نظام علی خان
و مرهٹہ با او تا ختن هر سه دولت مند ان بقصد استیصال دولت خدا داد
از اطراف و تسخیر تلاع و قصبات بالا گھاٹ و بیان محارباتیکه
فیما بین سلطانین و سپاه هر سه لشکر واقع شد و دیگر کیفیات که
در سن یک هزار و دو صد و شش هجری و داد آنکه

چون سپاه منصور سلطانی در سرزمین کرناٹک پائین گھاٹ محیط شده تمامی خطه جنوبی
جوی کاویری بجا روبر غارت رفتند و جنرل مینڈس هر چند بدفع سپاه سلطان
چندین تر دو کرد اما بعد مغللات و استبا محاربات لا علاج شده بدو رس مراجعت نمود
منهتیان اخبار و آثار ساحل دریا خبر توجه سلطان بقصد تخریب پایان گھاٹ بسج جنرل
لارڈ ازل کارن و اس بهادر سپه سالار انگریز که در کلکتہ بود در ساینده معروضه شدند
که اگر دو طرفه مافعه سلطانینان سپرد ازند یقین کلی است هگی آن ملک گرفته حادث شده است

از قبضه تصرف بدخواهد رفت مقارن این واقعه ابوالقاسم خان ششمی مخاطب بمیر عالم
 وکیل نواب نظام علی خان که پیش ازین تجویز مشیر الملک عالم خراب یعنی صاحب دیوان نواب
 موصوف فایز کلکتہ شدہ بہ سپہ سالار موصوف ترغیب در اتصال دولت خدا داد و تحریک
 تسخیر آن بلاد می نمود کار بر وفق مراد خود یافته جہد و شکست دولت اسلامیان بلیغ کرد و
 سپہ سالار موصوف مکتوب بناظم حیدر آباد و کار پرداز پونہ متضمن اتفاق کردن یکدیگر
 و تسخیر و تقسیم نمودن تمامی بالاگھاٹ ترقیم ساخت و تاکید تہیہ اسباب جنگ و ذخائر و فرہی
 سپاہ بنام سرداران مدراس ترسیل داشتہ در بند و بست خود بود ناظم حیدر آباد و مرشد
 کہ ہر اخذ ملک و مال غیر و سیلاب مردم میدان ناورد می جستند بموجب نوشتہ سپہ سالار موصوف
 ہر دو یک دل و یک زبان شدہ بہ ترتیب لشکر و آلات حرب و پر خاش مستعد گردیدند
 سرداران انگیزی با اجتماع آلات و اسباب زرم و پیکار یک یک نامزد شدہ سعی فراوان
 از عمدہ آن برآمدند از انجملہ کرنل ریڈ سردار و عنہ اخبار نویسیان کہ بجا است انبور گڈہ نامزد
 گشتہ بود بہ تدابیر صائبہ و فکر لایقہ بزرگپاشی و حکمت عملی و شیرین زبانی تمامی پالیکاران
 بالاگھاٹ را کہ از دست تہر و جہر نواب مرحوم و سلطان ذی شوکت گوشمال خورده
 جلا وطن شدہ در مواضعات کرناٹک پانگ پناہ گرفتہ بودند مثل پالیکار کنگڑی
 و پسران بہیری کورہ پالیکار چک بالا پور و پدنا پیر پالیکار و نیگٹ گیری کوٹہ کہ در چار گل بود و
 شنک رایل حاکم نیکنور سوائے اینہا پالیکار کمٹ و کیز و مدن پلی و آنی کل و آنکس گیری و
 جیل ناٹک بیوٹن و غیرہ قول نامہ بالبتہ طفرایمی رسد و غلات بہر سائیدن دیگر اسباب
 ذخایر و آذوقہ شکر فرستادہ اجازت تسخیر حدود و تعلقات آنہا در داد و با وجود چنان
 تقید کہ احدی در قلمر خدا داد از موضع بموضع دیگر بے اجازت حاکم آنجا رفتن نمی توانست

بصرت مبلغ خطیر جاسوسان ماہر و دانا و منشیان بالغ عیار را در آن ملک بلیاس
 ارباب تجارت روانه کرده معرفت ایشان چند سردار و عمدہ داران سرکار خدا و ارباب
 بطرف خود کشیده بود چنانچه سید امام نامی خفیہ نگار کرنل ریلوے که بامر پرنسپل اراکین
 حضور سلطان شتافته بعد از نوکری حضور سر فرار شده بود اخبار واقعی کما حقہ دریافت
 بر سبیل اخفا متواتری فرستاد و با چند حرام خواران طرح موافقت انداخته با خود یکدل
 یک زبان کرده بودند ناگاه طشت رسوایش از زیر کلیم برآمد چه عجلش سبب تاویب و سر
 زنش طفل پرورده اش بر روی افواه افتاد آخر الامر بعضی دولتخواهان سلطان
 نامبرده را مع طفلش گرفته حاضر حضور ساختند و مفصل کیفیت معروض داشتند تا
 آن وحیم العاقبت در معرض عتاب و خطاب آمد و آن حضرت بزبان مبارک فرمودند
 کہ تا یقین دستیم کہ تو با وسیلہ نوکری حضور جاسوس فرنگیان مدرس ہستی اگر از معائنہ
 خود راست بیان کنی از جان امان یابی او تا تجربہ کار هست و دروغ عبارت از ہست
 اسامی چند سردار نوشته بحضور گذرایند و عرض کرد اینها طرز موافقت و مصداقت
 باین درست کردہ نرود و نا بخت اند پس بموجب اسامی صدر بعد اثبات تقصیر پانزدہ
 کس مثل لال خان بخشی پنکور و میر نظر علی موکب دار مع برادرش و اسمعیل خان
 رسالدار وغیرہ بدست جلادان سپردہ شدند و باز از ان خفیہ نگار پرسیدہ شد کہ تو
 ہمک ما خوردہ چنین حرام کلی کردہ سزای تو چیست او سرنگون گشتہ ہیچ جواب نداد تا حکم شد
 کہ این بزرگ زادہ را ہم بر راہ شہر کالیش روانہ سازید پس جلادان او را ہم قتل رسانیدند
 امام الدین نامی اخبار نویس کہ بہین کار ما مور شدہ ز قتلہ بود بسازش اصفاں کولار و
 سندی گذرہ ہوں طرف اقامت داشت بدیافت آن خبر مرجع القہقری از آنجا

شبگیر زده بگر نیات متعلقه ساکنه رسید با این انگشاف راز و قتل علاقه دار خود کرنل
 ریڈ دست از ان کار باز نگشیده بود چون خبر استعدادش کرد سامان ذخیره و غیره بسپه سالار
 موصوف رسانیدند همون زمان او با پنج هزار سپاه بگال و دو هزار مردم فرنگ سوار جهان
 شده بمدراس فرود آمد بعد یک ماه به بندوبست تمام بابست و چهار هزار مردم ششوش
 هزار فرنگی و سه هزار سوار ترب نفصد تسخیر بالاگماٹ نهضت کرده برای ویلور رسید سلطان
 حینی که سواد تروادی را محل ترول رایات جاه و جلال فرموده از فراسیسین پهلجی سخی ال
 و جواب کو مک میکردند جو اسیس خبر کوچیدن سپه سالار موصوف بمسامع جاه و جلال
 رسانیدند تا محمد خان بخششی جان باز بد ریافت این کیفیت با گران جمعیت از حضور رخصت
 یافته از گماٹ چنگم تیر پاتور رسید و قلعه تیر پاتور را که یک صد سپاه انگریز مع سردار و سینه
 پیاده پالیکار و نیکٹ گیری لیسراری انکٹ نایر بجا است آن قلعه نامزد شده بودند گرد گرفته
 از اطراف راه نجات بر محصوران تنگ ساخت سردار قلعه و نایر مذکور به شب تار شماری
 کرده پیش از طلوع آفتاب از برج امان برآمده راه انبور گده گرفتند سواران جزا از عقب شان
 در تاخته در دامن کوه جوادی پاله بیک حمله انجامه را تاراج نمودند و نایر و سردار مسطور را
 اسیر کرده بردند و نواب نظام علی خان با چهل هزار سوار و بیست هزار پیاده مع امرای
 با اعتبار و عالیجاه و سکنه رجاه پسران خود از حیدرآباد کوچیده به پانگل طرح اقامت
 انداخت امرار با فوج کثیر پیوسته بلاد قلم و خداداد پیشتر کوچانید چون سپه سالار انگریز از گماٹ
 موکل و نیکٹ گیری که صاف و درست کرده بودند عبور کرده در موڑ واکل کولار و هسکوٹ
 ثمانه با گذاشته راست به شسراج پور که سه کوهی بگلوست رسیده بود که سلطان
 باستماع این معنی بر سبیل بلغار در تاختند مخفی ماند چونکه فراسیس خبر غریمت لشکر انگریز

واحوال بر ہم خوردگی مواضعات بالاگماط نشیند بہ نہایت محبت و اخلاص کہ بخدمت آنحضرت
 داشت نمیخواست کہ ضرری بوجود سپاہ منصورہ لاحق شود لاجرم ارادہ نمود کہ ہزار مردم
 خود را بہر آنکہ در جمیع امثال و امور و نواہی آنحضرت مینمودہ باشند روانہ نماید بعضی لوکان
 حضور کہ آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال ایشان داشتند از روی بدخواہی ظاہر
 کردند کہ اورنگ سروری و افسر مہتری آن آفتاب برج شاہی و سر فزاری در علوت در
 بیوسیلہ غیری از سپہ برین برتر خواهد آمد خسر و گیتی ستان را بیچ وجہ احتیاجی بدو
 فراسیسان نیست پید است کہ این قوم باکہ و فاکر دو کرام دولت باعانت ایشان قیام
 و رواج گرفت غرض بدلائل واضح نوعی نمودند کہ سلطان جوان بخت راضی بہ دو فرانس
 نشدہ فقط با سپاہ خود بقصد دفع خصمان قوی باز و در تاختند و ہمون شب قزاقان
 و بانداران را حوالی لشکر انگریز بہ آتش افروزی دستوری دادہ خود بدولت بہ بگاوشتاقتند
 قزاقان آن ہمہ شب با بہتر کتازی و بان پرانی و قراولی بروز آوردند صبحی سپاہ را موصوف
 بلا اندیشہ پیشتر کوچیدہ از محل صمیم و خطر گذشتہ آن روز در میدان ہسور خت حیل
 انداخت و فردای آن روز یک فرسنگ مخیم جیام عسکر خود نمود تا آن حضرت سید حمید
 سپہدار را مع قشون بجاست دویم قلعہ مقرر کردند و محمد خان بخشی مذکور بہادری
 نامی را کہ سابق فوجدار کشگری بود با مقلعداری نامزد ساختہ شیخ انصر سپہدار را بجاست
 قلعہ باز گذاشتہ خود بدولت عازم پیشتر گردیدند و سواد تنگیری را فرود گاہ لشکر ظفر پیکر
 مقرر ساختہ حکم منصوب اعلام و جیام نصرت انجام فرمودند اتفاقاً پیش از آنکہ خیر الیبتاؤ
 نشدہ و بار از پشت چہار پایا فرود نیامدہ جمیع سوار برای ہمیدہ گاہ اطراف منتشر گشتند
 سہ چہار قشون ہمیش و اسد اللہی و دوستہ ہزار سوار اصطلیل خاص پیرامون سواری

حلقه زده بودند در آن حین کرنل فلائیڈ مع تمام سوار تریپ اقدام کرد و بفرودگاه سلطانینا
 در تاخته یکایک بر روی توپخانه رسید تا توپچیان و سرداران قشون فوراً سزاه شده
 از توپ و تفنگ و مانع جرات آنها را تیره ساخته بهر میت دادند قضا را کرنل مذکور تیر و
 تفنگ در بند کلاه خورد و برای زبان کشاوند داشت و دیگر سرداران رساله تاب
 جنگ نیاورد و روی از معرکه گاه بر تافتند سواران ظفر تو امان سبقت بجار برده به شمشیر
 و تیر پی آنها گرفته و ادشجاعت و مردانگی در دادند تا چهار صد سپاه انگریز را مع اسپان
 اسیر کرده بردند بقیة السیفان افتان و خیزان فایز لشکر شدند و دیگر کرنل مورس و
 جنرال مینڈس با سپاه کثیر بر شمشیر بگلور پوشش کرده بعد تلفت هزار و دویست نفر کشته شدند
 کردند و چندان اسباب دنیا داری و مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که
 بسرمایه نمایان افلاس از اهل لشکر انگریز بر طرف گردید و کرنل مسطور بهر آن پوشش
 از زخمهای تیر و تفنگ کشته شد سبحان الله نیز نگ بازی فلک بد کرد دیدنی دارد که
 در عهد نواب مرحوم کسی چه قدرت داشت که بی پیه گاه سکنا می آید و دست فراموش
 رساند اکنون اموال و متاع آنها بیغادر آمد سپس سپاه انگریز سامان مورچال از
 خار بند گرد شهر جمع کرده بتیری احداث ساختند تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند
 قمرالدین خان حسب احکام بالشکر خود در سواد بسون کوری اقامت داشته بعد و قلعگی
 می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان والا شان بنجالی کردن قلعه
 فرمان دادند تا کشتن را و بی قلعه رفته تمامی اسباب دولت توپخانه و خزان و اجناس
 و سامان دیگر کارخانهات از اینجا بر آورده روانه دار السلطنت نمود فقط یک قشون
 و دو هزار پیاده احتشام با سامان جنگ با هتمام قلعه گذاشت در آن زمان تجویز

بعضی دولتخواهان چنان قمار یافت که قلعه جنگلی بحراست موسی لالی فراسیس گذارد
 و نواب قمرالدین خان و نواب سید صاحب را با سپاه کثیره بمقابله و مجادله سپاه انگریزی
 نامزد سازد و خود بدولت بمقابله مغول و مرهه فشتا بد تا آنکه فراسیس هم بحراست
 قلعه خجست شده تا مالاب کاریز رسیده بود کشتن را و بعضی مکنوار بر این معنی اطلاع
 یافته از روی بغاوت هر کار نامی انگریز را که بلباس نوکران خود نزد خود داشته بودند
 اشاره ساختند تا آنها اهل مورچه را خبر کردند که وقت یورش و تخریب قلعه همین است خود
 بیرون قلعه شتافته بر بند تالاب مذکور با فراسیس در خورد و دستش گرفته چند
 همو بخا نشانده به بخنان بهیوده اشتغال داشت چونکه سرداران مورچال اشاره یافتند
 همون زمان سپاه خود را آماده ساختند وقت دو پر شب از راه تیری سنگل
 دروازه یکبار حمله کردند سید حمید سپه دار و قلعه داران بحسب اشاره همو خانه بر انداز
 رفتای خود را که مستعد دفع اهل خصم بودند بخوردن طعام و بخت و نیز گذارشته جز
 نیز که داران معدود نزد خود داشتند باین جرات کرده بدفع حمله کنان پرداختند و زده
 زده از پیش دروازه برگردانیدند سپس فوراً مردم فرنگ شراب دلیری پوشیده در تاختند
 تا فراهم شدن سپاه منصور حمله کنان برج و باره سوار شدند و نواب سید حمید صفا
 بجمعیت قیام آنجا را مناسب ندیده فایز لشکر شد و هر دو قلعه را پیش دروازه قلعه
 پامی مردانگی بعرضه زرم فشرده با چهل و پنجاه رفیق شجاعت پیشه و شیخ بدین سالدار
 بعد مردوشایان مقتول و شیخ نصر سپه دار و نایکواران قلعه اسیر شدند تا قلعه مفتوح
 گردید و محصوران مع زن و بچه و اموال و اجناس و نقود به دست سپاه انگریز شده
 ناموس با را بتالاج دادند اگر چه وقت یورش سلطان جهان پناه سوار شده مستعد

جنگ ایستاده بودند اما دست شجاعت از خونریزی خلوق اللہ باز داشتند هر چند خان
 مزبور و سید صاحب بهتر با ختن اسپان بر لشکر انگریز حکم خوانستند خود بدولت فرمودند
 کار آینده است الحال وقت فرصت از دست رفته سپاه راه گزیرا گنده نه کشید
 صبحی پیشتر کوچیده جنگل ماکڑی را بر پشت داده خیمه و خرگاه بسیار بستند القصد بخت
 چهار روز سپه سالار موصوف دو ستم هزار مردم باروشش صد فرنگی را بجا است آن
 قلعه نامزد کرده چند سامان جنگی در آنجا گذاشته با خدر سد غله مواشی که پالیکاران شمالی
 یعنی چک بالاپور واله و پنکونور واله و گمت کمپور واله و مدن پلی واله قلعجات و قصبات
 قریات موسوی خود را به دلیری تمام از دست حراست قلعه دار سلطان بعضی جنگ
 و بعضی صلح بقبضه و اختیار خود آورده بی اندیشه کامرانی می کردند و رسد و مواشی
 حسب قرار داد خود فرا هم کرده بودند از راه یلونه که آن سمت نهضت کرد و آن روز که
 قمر الدین خان با فوج خود سده شده کوشش شد عدالت شکنی بطور بسیارید و قزاقان
 بر عقب لشکر انگریز زده اهل بیرون متفرق و پیریشان ساخته مال و متاع کثیر بغبار بردند
 و تلاش در شکست سپاه غنیم از حد گذرانیدند چون ایام نصرت مساعدت نمود از
 جنگ کنار کشیدند سپه سالار موصوف آن روز بهین جا مقام کرد و فرمای آن روز
 پیشتر کوچیده سواد یوسف آباد عرف دیون اهل را مخیم خیم عسکر خود ساخت و برای
 را با چند سپاه روانه کرده قلعه را آنجا را بصلح بر آورد و تمامی ذخایر و غله هر قسم بر دست
 به سپاه خود تقسیم نمود بعد در روز از آنجا پیشتر کوچیده متصل قلعه بالاپور خرد و فرود آمد
 چون قلعه را آنجا پیش از آنکه لشکر انگریز وارد آن تواریح گردد حسب حکم و الاقله خالی کرده
 با تمام پیادگان و نایکواران و ادوات جنگ بکوه نندی شتافتند بود هر اولیان

شکرانگریز بی رحمت تنازع داخل قلعہ شدہ بضبط خود در آورند و چند سامان
 ذخیره که افتاده بود همدست خود نمودند سپہ سالار موصوف بر حال رام سامی کوڑہ و آس
 راج آبخار جمع کرده بعد تقرر لک روپیہ نذر قلعہ مع توابع حوالہ او نموده پیشتر بطرف اٹکا
 درگ ہنضت کرد ہر گاہیک بعد مدت امتد طالع کوڑہ مذکور یاوری نمود دارالریاست
 ہمدست گردید ماہرب و بساعت سعید داخل قلعہ گشتہ بعد ادای رسومات تہنیت
 شکون نذر و نیاز ششصد پیادہ جہاز سیراری یکی از دولتخواہان خود ٹھانہ گذشتہ
 قلعہ اندخایر اسباب جنگی مرتب و مستحکم نموده بطرف نلکامی کٹدہ کہ در جنگ سخت واقع
 شدہ بود شتافت سلطان کشور کشا انگ پناہ را با سردار انگریزی کہ در تلچہ تریا تو
 اسیر آمدہ بودند بدست قاتلان دادہ وجوگے پنڈت ہمیشہ زادہ اچانپنڈت نامی بھو
 ارکاٹ را کہ در عہد فرمان رومی آنحضرت پایہ بلند رسیدہ مخاطب بہ راجہ رام چند
 گشتہ بسرشتہ داری در ولست تعلقات بنگلور نامزد شدہ بود بشومی طالع مطابق
 فرمان حضور عمل نمودہ یا مخالف یکدل گشتہ سبیل انحراف پیو دپالیکار بہت ہی و
 رامی درگ کہ مجبوس بودند و از چند می نایرہ غضب سلطان از نام پالیکار سر با شتغال
 داشت بقتل رسانید و کشن را و را بہ بند ولست دارالسلطنت و فرستادن خزانہ
 برای خرچ سپاہ منصورہ رخصت فرمودہ خود بدولت باحشمت و عظمت بر تعاقب
 شکرانگریز شبذیر انتہاض رانند و بہ بالا پور خرد رسیدند چون طلیعہ اعلام نصرت
 انجام نمودار گردید اہل حصار از غایت جہل بہ برج و بارہ کوسن کر نامی جنگی نواختہ چون
 سگان صدای عو عو بر دشتند تا آن حضرت از روی قہر فرمان دادند تا شیران
 بیشہ دلاوری باطناب کند جہر او قہر اعدا را مقتول و مجروح ساختہ قلعہ مفتوح کردند

و سیصد پیاده را که یکدل و یک زبان شده دل از دست خویش برد آ داد و لا اور دادند
 و دو هزار جانباز سلطانی را شربت شهادت چشانیدند آخر الامر عاجز شده زنده اسیر
 آمده بودند جلادان سلطانی حسب الحکم بنا بر عبرت از تبر و ساق و دست و پا شکسته
 گذاشتند عرض در طرفه العین شور قیامت در آن مکان نمودار گردید پس آنحضرت
 و الامتزلت از اینجا کوچیده بر سواد سلطنته مقام فرموده بودند سپه سالار موصوف
 اینجای درک را از دست محمد جان بوزگات قلعه گرفته حصارش شکسته دو سه روز
 مقام کرد در آن اثنا پالیکاران مرقومه الصد زغلات و مواشی و غیره به شکر انگریز
 رسانیده سر خر و گردید پس از اینجا پیش کوچیده بحد و دمو رک ملا فرود آمده بود که
 اسد علی خان و بهرام دیوان مشیر الملک با پنج هزار سوار داخل لشکرش شدند و روز
 دیگر از اینجا کوچ کرده از راه چیتامنی و موژ و کل به نیکت گیری کوته رسید سلطان فی الاله
 یا سپاه نصرت شعار کوس زرم نواخته مستعد شده بودند که جاسوسی بلباس سیاه
 از دار السلطنت پین موشقه والده ماجده آنحضرت فایز حضور شده بخاتون عرض رسانید
 که کشن را و عاقبت خراب با بعضی حرام خواران روسیاه اتفاق کرده نوعی ساخته
 است اغلبیکه تا حال در دار السلطنت فتیله که تدارکش سهیل تر میسر گردد و حادثه
 باشد یا عنقریب بشهود خواهد کشید و طریق کمندی را و مردود مرجوم پیوده از بمبئی لشکر
 کثیر انگریز طلبیده است و درانی از این معنی دل از دست خویش برداشته اند بمجری استماع
 این معنی نواب سید صاحب را بالشکر به بند و بست دارالامارت رخصت فرمودند

ذکر بند و بست در السلطنت و سپاهش خود حسین را و دیگر در دار

و فایز شدن آنحضرت بدار السلطنت و کیفیت رتل قرانی مغول و
مرطبه بدیاری اسلامیان و تخریب آن بلاد و روداد همون سال آنکه

هر گاه هیکه نواب نید صاحب خص گردید از راه جنگل ماری و اتزی درک فوراً بدو پاس
شب فایز دار السلطنت گشته لشکر خود را ازین طرف جو فرود آورد و خود بچند خواص
و چهار پنج صد سوار پیش دروازه قلعه پیش از رسیدن صبح صادق رسیده بهر افتتاح
باب بنام دربانان صدای بزرگ داد سخنان رسالدار دولتخواه که بجز است آن باب
نامزد گشته بود از رسیدن نواب معصوم خوشدل شده در یچه های ابواب و اگر در
پس نواب داخل متلع گشته سواران خود را بر بعضی کارخانجات گذاشته خود آداب
زمین بوس به والد ماجده سلطان بجا آورده بچهری جلوس کرد قلعه دار دار السلطنت
که داخل مشاوره زنار دار بود چون راز خود بر ملا دید بخیست نواب موصوف شتافت
سخنان دولتخواهی خود و عمل بجای زنار دار بزبان رانده در گرفتار پیش صراحتی نمود
نواب موصوف چو بداری را با حضارش فرمان داد او بد کردار عاقبت خود نیکو ندیده
در جواب گفته فرستاد که صاحب بر این جانب حکم کردن چه مناسب است من باشما
بیج کار ندارم نواب ازین جواب تلخ تر شده بجا حضاران تاکید فرمود تا آنها در خانه اش
خزیده در حجره را که از اندر و نش مضبوط کرده بود شکسته او را به تیغ و تیر و دخت
شش را در مزبله بازار انداختند و خانه را غارت ساخته داخل تو شکلی نه خاص
نمودند و وقت اخیر آن مرد چو بیهی گفت آتش که افروخته ام تا زندگی سلطان عالم پناه
الطفا نخواهد پذیرفت آری همچنان شد و زلفش که جمیل و از زیور حیا و وفا آراسته بود

خود پیغام کرده بخیزمت خدام ملکه زمان خود را رسانیده بوساطت آن مخدومه تنقیح محرم
 و عزت داخل حرم سرای سلطان گردید آومی دیگر چنان روایت کرد چون زنار دار
 و خیم العاقبت با آن سلوک و عنایات نوازشات از رطل گران بغاوت مستیست
 گردیده در وقت تجویز خانه خرابی افتاده بود زن پاک باطنش بر این معنی اطلاع یافت
 بر عمل شنیع و حرام خوری شوهر خود متنفذ گشت نه بر بانی دایه بختاورد و والده آنحضرت را
 از حرکات نامعقول شوهر خود آگاهانید بود آنچه یک بعضی میگویند که سلطان بعد قتل
 زنار دار حرام خور زبانش ظلم کرده داخل حرم سرای خود نمود آه بتان صبح و تمسج
 کرده اند زیرا که بعد قتل شوهر خود اگر بر این منی رهنی بود خود را از اینجا آواره می خست
 بلکه بهر حیل جان خود را رایگان می باخت قطع نظر ازین هنگام طلبه شستن هم بهر سبیل تن
 برضایش ندادن خود را صنایع ساختن میتوانست القصد آنحضرت هم ده هزار سوا
 بسرکردگی قمرالدین خان بهر قزاقی بر لشکر و نگاه انگریز نامزد فرموده عثمان توجیه بدو
 دارالسلطنت معطوف داشتند سپه سالار موصوف بعد عرض سه روز تمامی بخاره
 و لمانه و راس گاوان لوکر را بانور گرده روانه کرده ذخایر و غله و نان و جز آن اسباب
 ضروری و سرب و باروت طلبه داشته از راه سید منکل و مالور به بنگلور شتافت سپه سالار
 سلطانی متوجه لشکر مخالف گشته تا کید ساخت تا قزاقان بلباس لشکریان مغول
 بر چند اول لشکر انگریز که سواران مغول و دور ساله تریپ سوار انگریز بودند چون شیران
 آشفته در میان کوران خسته در خورد در افتاد و قیقه از دقایق خرابی فرود داشت نمودند
 پنجاه هزار اس گاو پیر غلات باد و صد سوار مغول غنیمت بردند عرض هر روز سلمی داران
 و قزاق و افغانه و دکنیان پروانه وار خود را بر طلایه دار و قزاق اول آن هر دو لشکر زد